

بررسی مشارکت سیاسی تشکل‌های دانشجویی دانشگاه‌های شهرکرد بر مبنای نظریه الزام سیاسی

مجتبی نوروزی^{۱*}، زهره مرندی^۲

چکیده

یکی از شاخص‌های جوامع برخوردار از توسعه، مشارکت سیاسی است. این مشارکت نشانگر میزان الزام فرد به داشتن حقوق و وظایف نسبت به جامعه است. مشارکت تشکل‌های دانشجویی به عنوان یکی از گروه‌های موثر در شکل‌گیری، رشد و تداوم توسعه سیاسی، از اهمیت خاصی برخوردار است. هدف از نگارش این مقاله بررسی رابطه میان الزام سیاسی و مشارکت سیاسی تشکل‌های دانشجویی دانشگاه‌های شهرکرد است تا نشان داده شود کدام یک از متغیرهای الزام سیاسی در مشارکت سیاسی دانشجویان تاثیرگذار است. این مطالعه بر روی ۱۸۸ نفر دانشجوی صورت گرفته است. در جمع‌آوری اطلاعات از پرسشنامه‌هایی که اعتبار آن به روش صوری و پایایی آن به روش آلفای کرونباخ سنجیده و داده‌ها از طریق نرم افزار SPSS مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. چارچوب نظری از مجموع نظریات الزام سیاسی جان هورتن با سه متغیر (اختیارگرا، غایت‌گرا و وظیفه‌گرا) و مشارکت سیاسی آلموند و وربا با دو وجه ذهنی-روانشناختی و عینی (رسمی و غیر رسمی) تشکیل شده که نشان از وجود همبستگی معنادار میان ابعاد الزام سیاسی و میزان مشارکت سیاسی تشکل‌های دانشجویی دانشگاه‌های شهرکرد دارد.

کلیدواژه‌ها: مشارکت سیاسی، الزام سیاسی، الزام اختیارگرا، الزام غایت‌گرا، الزام وظیفه‌گرا.

۱. استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه شهرکرد (نویسنده مسئول) m.norouzi88@yahoo.com

۲. دانش‌آموخته دکتری علوم سیاسی دانشگاه اصفهان zohreh_marandi@yahoo.com

* نویسنده مسئول: m.norouzi88@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۱۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۰۴

مقدمه

بدون شک امروزه توسعه جوامع نیازمند رشد شاخص‌های ممتاز جامعه مدنی است. یکی از اصلی‌ترین ویژگی‌هایی که نشان دهنده کیفیت جامعه سیاسی است داشتن شهروندانی است که هر نوع کنشی را تعهدی بدانند که توأمان با آگاهی و بصیرت آنها را به اهداف و منافعشان سوق دهد. مشارکت در امور سیاسی و تعیین سرنوشت سیاسی ملت نیازمند چنین شهروندانی است. بر این مبنای مشارکت سیاسی نوعی کنش آگاهانه و هدفمند تلقی می‌گردد که از یک سو رابطه فرد با محیط سیاسی را در جهت رسیدن به هدفی مشخص تبیین می‌کند و از سوی دیگر، سهیم‌شدن افراد در سرنوشت سیاسی کشور خویش را نشان می‌دهد. مصداق عینی اینگونه مشارکت‌ها، نهادهای مشارکتی مانند تشکل‌های دانشجویی است که کارکرد اصلی آن تولید فرهنگ مشارکت برای نیل به توسعه سیاسی است.

اصولاً میزان مشارکت در سطح سیاسی، شکل سیاسی و با ابزار سیاسی در جوامع با فراز و فرودهایی روبروست. سطوح فکری، نهادی و ساختاری نقش عظیمی در میزان مشارکت سیاسی دارند. با عبور از سطوح ساختاری سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در تولید مشارکت سیاسی که در بسیاری از پژوهش‌ها بدان پرداخته شده است، در سطح روانشناختی، تعهد فرد نسبت به الزامات نهادی و حکومتی مبتنی بر رضایتمندی، منفعت‌انگاری و تکلیف‌مداری، در کاهش یا افزایش سطح مشارکت سیاسی بسیار مهم است. همچنین در سطح نهادی، تشکل‌ها با آموزش دانش سیاسی و رشد فرهنگ سیاسی منجر به بلوغ سیاسی فرد در مواجهه با مسائل جامعه سیاسی می‌شوند. در واقع مشارکت افراد در یک گروه یا تشکل، پابندی فرد به حکومت و نهادهای سیاسی آن را مبتنی بر تعهدی درونی شده بر مبنای تجارب گروهی شکل می‌دهد.

الزام سیاسی از متغیرهایی است که به خوبی می‌تواند چگونگی مشارکت سیاسی را بر اساس لزوم اطاعت‌پذیری فرد از حکومت و نهادهای حکومتی که دارای ریشه‌های اخلاقی است، تبیین نماید. در واقع میزان مشارکت برآیند تفاوت حاصل از نگرش اخلاقی ناشی از الزام سیاسی است. تفاوت مشارکت بر مبنای بینش اخلاقی در افراد مختلف از یک سو ناشی از رفتارهای حکومت و نهادهای مرتبط با آن است و از دیگر سو؛ ناشی از تعریفی است که فرد نسبت به ضوابط و روابط نهادهای جامعه سیاسی خویش دارد. پس فرایندهای سیاسی بستگی به بینش درونی شده در فرد دارد که در دوران مختلف زندگی وی شکل یافته و مسئولیت او را نسبت به موضوعات جامعه سیاسی در قالب گزاره‌های اخلاقی یا غیراخلاقی بروز می‌دهد. بنابراین مشروعیت‌پذیر بودن حکومت و نهادهای حکومتی در ارتباط مستقیم با تولید محتویات اخلاقی- انسانی افراد جامعه است. در این راستا الزام سیاسی حالتی است که در آن فرد به شکلی آگاهانه خود را به مشارکت یا عدم آن در افعال جامعه سیاسی خود متعهد می‌داند.

الزام سیاسی در پیوند با مسائل عینی جامعه و بویژه مسائل سیاسی و حکومتی، موجب ساخت رفتارهایی می‌شود که هم به رشد ساختارهای حکومتی منجر می‌گردد و هم می‌تواند آثار تخریب‌کننده‌ای بر ساختار حکومت داشته باشد؛ زیرا بحران مشارکت ناشی از عدم لزوم به مشارکت یا لزوم به مشارکت‌های غیررسمی مانند شورش یا تخریب بر علیه رژیم مستقر، بحران مشروعیت را به همراه خواهد آورد. در این دیدگاه، اینکه چرا سطح و نوع مشارکت افراد متفاوت است به نظر می‌رسد تکیه بر متغیرهای نظریه الزام سیاسی که ریشه مشارکت را در مواضع رضایت، وظیفه و منافع افراد نسبت به جامعه سیاسی یا حکومت می‌بیند، در فهم و تبیین، گرایشی یا واگرایی به مشارکت در جامعه مفید است.

این پژوهش درصدد است الزام سیاسی را عامل موثر بر مشارکت سیاسی تشکل‌های دانشجویی در سطوح فردی و نهادی قلمداد کند. برای پاسخ به میزان مشارکت تشکل‌های دانشجویی، الزام سیاسی بر تعهد اعضا نسبت به جامعه سیاسی خویش، مبتنی بر نگرش‌های اخلاقی تاکید دارد که بر مبنای رشد سیاسی در آن تشکل بدست آمده است. به عبارت بهتر، فرد در فرایند آگاهی بخشی گروه نگرشی حاصل می‌کند که در مواجهه با مسائل سیاسی اخلاقاً خود را ملزم به کنش سیاسی می‌داند. از اینرو، این پژوهش به منظور شناسایی عوامل موثر بر مشارکت سیاسی تشکل‌های دانشجویی؛ برای پاسخگویی به چگونگی، فقدان و یا میزان مشارکت مطلوب در بین اعضای تشکل‌ها، الزام به مشارکت در آنها را بر محور مولفه‌های اختیارگرایی، غایت‌گرایی و وظیفه‌گرایی مورد بررسی قرار می‌دهد. در نتیجه، مساله پژوهش با فرضیه‌های زیر مورد تبیین قرار خواهد گرفت:

فرضیه اصلی: الزام سیاسی می‌تواند عاملی در تعیین نوع و میزان مشارکت تشکل‌های دانشجویی باشد.

فرعی: میان ابعاد الزام سیاسی (اختیارگرا، وظیفه‌گرا و غایت‌گرا) و مشارکت ذهنی پاسخگویان رابطه وجود دارد.

فرعی: میان ابعاد الزام سیاسی (اختیارگرا، وظیفه‌گرا و غایت‌گرا) و مشارکت رسمی پاسخگویان رابطه وجود دارد .
فرعی: میان ابعاد الزام سیاسی (اختیارگرا، وظیفه‌گرا و غایت‌گرا) و مشارکت غیر رسمی پاسخگویان رابطه وجود دارد.
همچنین بر مبنای فرضیه‌های فوق، اهداف پژوهش به قرار زیر است.

۱. بررسی و تبیین میزان مشارکت سیاسی پاسخگویان
۲. بررسی و تبیین الزام سیاسی و ابعاد آن در میان پاسخگویان
۳. بررسی و اندازه‌گیری رابطه میان ابعاد الزام سیاسی و مشارکت سیاسی در میان پاسخگویان

۲. چارچوب مفهومی

الف) مشارکت سیاسی

یکی از دغدغه‌های اندیشمندان و محققان از گذشته تا به امروز مساله ارتباط فرد با جامعه سیاسی خویش است. در تبیین این ارتباط انواع گوناگونی از نظریات درباره نوع حکومت، نگرش فرد به حکومت، تاثیر نیروهای اجتماعی بر جامعه سیاسی و مشروعیت‌ها و بحران‌ها عنوان شده است. در این میان یکی از نظریات مورد اقبال جامعه علمی، نگرش به ارتباط فرد با حکومت بر محور مشارکت فرد در نهادهای وابسته به حکومت است. از این رو محققان علوم سیاسی و جامعه‌شناسان علاقمند به این حوزه مشارکت سیاسی را مفهومی در نظر گرفتند که نقش عمده عاملیت انسانی در حوزه سیاسی را به تصویر می‌کشد.

در این راستا مشارکت سیاسی در قالب نهادهای مشارکتی مورد توجه اکثر نظریه‌پردازان قرار گرفته است. در این نگرش، نهادهای مشارکتی بستر عمده مشارکت ساز محسوب می‌شوند. به غیر از نهادهای مشارکتی که در حوزه حکومت به ایفای نقش می‌پردازند، مراکز آموزشی از جمله دانشگاه‌ها یکی از مهم‌ترین زمینه‌های تولید محتوای مشارکتی در جامعه هستند. دانشگاه‌ها با آموزش دانش سیاسی به گسترش فرهنگ سیاسی مبتنی بر مشارکت دست می‌زنند. همچنین با ایجاد بستری که فعل و انفعالات حکومتی را مورد نقد و بررسی قرار دهد، به تقویت مشارکت سیاسی دانشجویان کمک می‌کند. یکی از این بسترها، تشکل‌های دانشجویی است که با هدف رشد بینش سیاسی در اعضا، تلاش می‌کنند به شکلی هدفمند آنها را آنگونه تربیت نمایند که در مواجهه با مسائل عینی جامعه خود را مقید به مشارکت در آن نمایند. از این رو تشکل‌های دانشجویی به عنوان نهادی که می‌توانند نمود عینی مشارکت سیاسی تلقی شوند، نقش عمده‌ای در توسعه سیاسی جامعه دارند.

شناخت از مشارکت به مفهوم عام آن، پلی است که می‌تواند نظریه پردازان را به تعریف خاص از مشارکت مانند مشارکت سیاسی برساند. از دیدگاه جامعه‌شناسی می‌توان دو گونه مشارکت را از هم تمیز داد. جامعه‌شناسان بین مشارکت به عنوان یک حالت یا وضع (امر شرکت‌کردن) و مشارکت به عنوان عمل و تعهد (عمل مشارکت) تفاوت قائل هستند. مشارکت در معنای امر شرکت‌کردن که تعریفی عام از مشارکت را می‌رساند اصولاً بر سهم بردن و یا سودکردن از یک فعالیت مشارکتی خبر می‌دهد. « سهمی در چیزی یافتن و از آن سود بردن و بنابراین با آن همکاری کردن » (بیرو، ۱۳۷۰: ۲۵۷). اما عمل مشارکت اشاره به تعریفی تخصصی‌تر از مشارکت دارد « شرکتی فعالانه در گروه و فعالیت انجام شده » (بیرو، ۱۳۷۰: ۲۵۷). در کل محققان مشارکت را فرایندی می‌دانند که « افراد جامعه به صورت آگاهانه و جمعی، با در نظر داشتن اهداف معین و مشخص که منجر به سهیم شدن آنها در منابع اجتماعی می‌شود، در آن شرکت می‌کنند ». (غفاری، ۱۳۸۰: ۴۲). مشارکت حقی در نظر گرفته می‌شود که هم انسانی است و هم به لحاظ ارزشی موجب اعتماد فرد به خویشتن می‌شود و نقش‌آفرینی فرد در حیات اجتماعی بُعد ابزاری آن است. (Burkely, 1996: 65) در واقع مشارکت از جوهر وجودی فرد بر می‌خیزد و موجب رشد، مسئولیت‌پذیری و تعاون اجتماعی است (Burkely, ۱۹۹۶: ۶۵).

مشارکت سیاسی یکی از ابعاد مشارکت است که مصداق شرکت مردم در تعیین سرنوشت سیاسی خود است. پس نتیجه ارتباط فرد و جامعه سیاسی است. در تعریفی مشارکت سیاسی « شرکت در فرایندهای سیاسی که به‌گزینش رهبران سیاسی می‌انجامد و سیاست عمومی را تعیین می‌کند یا بر آن تاثیر می‌گذارد » (محسنی تبریزی، ۱۳۷۵: ۵۴). در این تعریف عمل‌گزينش رهبران و تعیین سیاست عمومی نشان خوبی از بینش و آگاهی فرد در اقدام به عمل است. همچنین مشارکت سیاسی شامل همه فعالیت‌های شهروندان است که در پی نفوذ یا حمایت از حکومت و سیاست هستند. رابرتسون نیز مشارکت سیاسی را با مردم‌سالاری

همسو دانسته و آن را در امکان، گسترش و بکارگیری کنش‌های سیاسی جستجو می‌کند؛ «مشارکت سیاسی معمولاً به دامنه دسترسی شهروندان به حقوق دموکراتیک معمول در فعالیت سیاسی که قانوناً استحقاق آن را دارند، اطلاق می‌شود» (سیف زاده، ۱۳۷۳: ۱۷۱). برخی معتقدند مشارکت سیاسی ناشی از سودمندی یا نتایجی است که فرد را به سوی رفتار سیاسی فرا می‌خواند. در این راستا لیپست معتقد است اقدامات و تصمیمات دولت با منافع گروه‌های اجتماعی خاص و مشارکت سیاسی این گروه‌ها ارتباط دارد (Lipset, 1963: 32). مثلاً گروه‌هایی که دارای زمینه‌های اقتصادی یا زمینه‌های اخلاقی هستند و تصمیمات دولت نفع آنها را در این امور دو چندان می‌کند، بیشتر به مشارکت سیاسی مبادرت می‌ورزند. آلموند و وربا (۱۹۶۳) در تعریف از مشارکت سیاسی، بر گستردگی و تنوع نظام‌های سیاسی اشاره دارند که بر این اساس تقسیم‌بندی از گونه‌های آن را ارائه می‌دهند. آنها مشارکت سیاسی رسمی را به عنوان عامل تثبیت و انسجام سیستم سیاسی می‌دانند و در شکل غیررسمی بحران در نظام سیاسی (Russell & Chull, 2011: 1-2) با توجه به تعاریف فوق، در این پژوهش مشارکت در دو بعد مشارکت ذهنی (بینش و تمایل اخلاقی ناشی از ذهن) و مشارکت عینی (شیوه مشارکت یعنی عضویت، نظارت و اجرا در آن) بررسی می‌شود. (زیاری و همکاران، ۱۳۹۲: ۷۱)

اول: نگرش نسبت به مشارکت: نوع پنداشت فرد - که منجر به شکل‌گیری ایستارهای اخلاقی مثبت و منفی در او می‌شود نسبت به مشارکت که در ارتباط نزدیک با تجربه، شخصیت و ارزش‌های پذیرفته شده از سوی او در جامعه است (راش، ۱۳۹۱: ۱۳۶). در واقع می‌توان متغیرهایی چون علاقه به سیاست و لزوم پیگیری آن از یک سو و نگاه مثبت یا منفی به حکومت و رفتارهای سیاسی آن را از سوی دیگر پیش‌بینی‌کننده‌های احتمالی مشارکت سیاسی در نظر گرفت. جنبه دیگر مشارکت سیاسی، مشارکت سیاسی عینی است (یعنی انجام فعالیت‌های مشارکتی) که با عنوان شیوه مشارکت سیاسی در زیر بررسی می‌شود.

دوم: شیوه مشارکت سیاسی: منظور آن است که مشارکت به کدام شکل - رسمی یا غیر رسمی - انجام می‌شود.

الف) مشارکت سیاسی رسمی: فعالیت‌هایی در چارچوب الگوی دموکراسی نمایندگی مانند رای‌دادن، شکل‌گیری تشکلات سیاسی یا احزاب و ارتباط با مقامات یا نمایندگان حکومت. (امام جمعه‌زاده و همکاران، ۱۳۹۱: ۲۰)

ب) مشارکت سیاسی غیر رسمی: فعالیت‌هایی بیرون از مجاری رسمی و قانونی مشارکت مانند اعتصاب، راهپیمایی، اعتراض، تحصن، یا فعالیت‌های غیرقانونی و خشونت‌بار مانند تخریب، شورش و در نهایت فعالیت‌های مشارکتی پست مدرن حاصل از توسعه فناوری مانند فعالیت‌های اینترنتی (امام جمعه‌زاده، همان).

وجه موثر در تعاریف از مشارکت سیاسی ناشی از ایستارهای ذهنی و روان‌شناختی فرد در ارتباطی اخلاقی، آزاد و موثر با حکومت، تعقیب نتایج یا سودمندی مورد نظرش و ادای اخلاقی وظیفه شهروندی در جامعه است. یکی از زمینه‌هایی که منجر به تأثیر هر چه بیشتر این ویژگی‌ها می‌گردد، گسترش آن در روابط بین گروهی در قالب تشکل‌های دانشجویی است. سیاست‌های خاص منبعث از نظام علمی و دانشگاهی با درگیر ساختن دانشجویان در مسائل سیاسی و تولید مسئولیت اجتماعی در حوزه سیاسی زمینه‌ساز مشارکت سیاسی دانشجویان در محیط‌های سیاسی غیردانشگاهی می‌گردد. پس اهمیت تشکل‌های دانشجویی نیازمند طرح چارچوبی است که هر چه بهتر بتواند به توصیف رفتار سیاسی اعضا بپردازد.

ب) الزام سیاسی

مدل الزام سیاسی جان هورتن به شکلی روشمند می‌تواند رفتار مشارکتی افراد را توصیف کند. هورتن در تبیین رفتار افراد نسبت به حکومت یا نهادهای مرتبط با آن ابتدا آمادگی اخلاقی و سپس برون‌داد آن یعنی عمل حاصل از آن را توصیف می‌کند. از نظر او رفتار افراد به دنبال یک هنجار درونی شده یعنی تعهد در آنها بروز می‌یابد. این تعهد می‌تواند ارزشی اخلاقی و درونی شده در فرد باشد که در برابر جامعه در سه شکل رضایت، منفعت و تکلیف بروز یافته و در نهایت به تولید اعمال فرد نسبت به حکومت یا نهادهای آن دست زند. اما اگر با نگاهی جامعه‌شناسانه رفتار جمعی افراد مورد نظر هورتن در یک نهاد یا تشکل شکل پذیرد، مسلماً اعمال فرد نسبت به دولت، و نهادهای مرتبط با آن در ذیل اخلاق، تعهد، تکلیف و منافع حاصل از داده‌های آن تشکل قابل توصیف خواهد بود.

الزام در لغت به معنای ضرورت و حتمیت است و الزام سیاسی نیز به ابدهای سیاسی اشاره دارد. (مدرسی، ۱۳۸۸: ۱۰۱) اما در اصطلاح می‌توان آن را به مجموعه‌ای از مطالبات و ممنوعیت‌هایی تعریف کرد که حکومت بر اساس حق خود بر شهروندان، از طریق فرامین اعمال نموده و آنان متعهد به اجرای آن هستند. با وجودی که الزام سیاسی یکی از مفاهیم کلیدی حوزه انسان‌شناسی و فلسفی است اما پرسش‌های بنیادین ناظر بر آن در متن زندگی اجتماعی نهفته است. (هورتن، ۱۳۸۴: ۱۷). با نگاهی به فلسفه و تاریخ، اخلاق همیشه با سیاست همگام و از مقومات آن محسوب می‌شود. اولین بار سقراط با رد پیشنهاد فرار از زندان و پذیرش حکم اعدام از سوی هیات قضایی جامعه سیاسی خود، منجر به طرح پرسش‌های مهمی در میان اندیشمندان سیاسی درباره لزوم اطاعت از الزامات جامعه سیاسی شد. الزام سیاسی اولین بار در قرن نوزده توسط فیلسوف انگلیسی «تی اچ گرین» مطرح شد و ناظر به روابط اخلاقی افراد با جامعه سیاسی به عنوان عضوی از آن بود (Green, 1980: 14-8) در واقع در این قرن موضوع اصلی الزام سیاسی سنجش روابط بین فرد و نظام سیاسی بود. فهم این رابطه برای هر یک از این دو ضرورتی انکارناشدنی است. از یک سو نظام سیاسی به توجیه اخلاقی از حکومت دست می‌زند تا بتواند رابطه خود و شهروندان را به خوبی تبیین کند از سوی دیگر مردم نیز به فهمی از مسئولیت‌های خود در برابر نظام سیاسی می‌رسند.

الزام سیاسی زمانی به عنوان یک مساله اجتماعی ضرورت می‌یابد که با عضویت در نظام سیاسی همراه باشد. پرسش‌های پیرامون آن زمانی مطرح می‌شوند که پرسیده شود چرا شهروندان اخلاقاً ملزم به اطاعت از فرامین هستند؟ الزام سیاسی از آن جهت اخلاقی است که چون افراد همیشه خواهان رهایی از محدودیت‌ها هستند و اگر محدودیتی که جامعه سیاسی ایجاد می‌کند توجیهی معقول و اخلاقی نداشته باشد، هیچ کس منطقاً خود را ملزم به اطاعت نمی‌داند. (هورتن، ۱۳۸۴: ۳۵-۳۷)

هورتن تلاش کرد تا بتواند الزام سیاسی، معنا و جایگاه آن را در فلسفه سیاسی تحلیل کند. اما نمی‌توانست به دور از اهمیت غیرفلسفی موضوع نیز اهتمام ورزد. او معتقد بود الزام سیاسی چون مستقیماً با تجربه فرد سر و کار دارد تعبیری کاملاً اجتماعی را در خود جای داده است. (هورتن، ۱۳۸۴: ۲۰) هورتن با اهمیت به رابطه اخلاقی بین الزامات حکومتی و تعهد اخلاقی شهروندان در تبعیت از این الزامات، مطالعات خود را در ذیل سه پرسش فلسفی مطرح می‌کند. مردم در برابر چه کسی یا چه چیزی الزام سیاسی دارند؟ گستره و حدود این الزامات چیست؟ تبیین یا توجیه این الزامات چیست؟ (هورتن، ۱۳۸۴: ۳۴). هورتن تلاش می‌کند در پاسخ به این پرسش‌ها در حد وسط دیدگاه‌هایی قرار بگیرد که یا نافی اطاعت از حکومتند و یا اذعان به اجبار در اطاعت می‌کنند. در این نظر، افزون بر حفظ اقتدار و منزلت حکومت، به مطالبات مشروع انسانی نیز احترام گذاشته خواهد شد. همچنین جایگاه متفاوت روابط متقابل میان مردم و حاکمان در نظام سیاسی منجر به تامل در معیارهای قضاوت و روشهای توجیه الزام سیاسی شد. بنابراین الزام سیاسی در سه طیف اختیارگرا، غایت‌گرا و وظیفه‌گرا به توجیه ضرورت الزام سیاسی پرداخت.

اختیارگرایی: رویکردی لیبرالیستی به الزام سیاسی است که برای مساله اختیار و رضایت جایگاه ویژه‌ای در نظر دارد. بر این مبنا انتخاب آزادانه و تعهد اختیاری، فاد را اخلاقاً به جامعه خود ملزم می‌کند. (هورتن، ۱۳۸۴: ۴۳). بر این اساس رابطه بین مردم، قرار مردم با هم، یا با حکومت و یا رضایت صریح نسبت به حکومت شکل می‌گیرد.

وظیفه‌گرایی: رویکردی است که عقل عملی را بر هرگونه غایت خاص یا ارزش انتزاعی حجیت می‌دهد. از اینرو برای خود معیارهایی را می‌گزیند که با آن می‌توان خوبی یا بدی اخلاقی تمام اعمال را مشخص کرد. بر این نظر اعمال باید بر اساس منع یا الزام ناشی از اصول اخلاقی کلی یا قانون مربوط به وظایف مورد داوری اخلاقی قرار گیرد. (هورتن، ۱۳۸۴: ۱۴۱). تکلیف به معنی ضرورت عمل کردن از سر احترام به قانون است. هنگامی که فرد قانون را اخلاقی تصور کند، چنین شناختی حس احترام را در او بر می‌انگیزد و این حس او را وادار می‌دارد که آن قانون را دستورالعمل خود قرار دهد (Kant, 1972: 66-78) در این رویکرد، اخلاقیات مبتنی بر عقل عملی و مستقل از مطلقاتی مثل دین یا ماهیت حکومت است. پس ضرورت اطاعت از فرمان باید از طریق اخلاق اثبات گردد تا سلوک به امر مطلق. (Kant, 1972: 102-105) این رویکرد، از پیامدهای انجام یک عمل پرهیز کرده و فهم نیت انجام آن را ملاک قرار می‌دهد.

غایت‌گرایی: ارزش عمل را به پیامد و اهداف خوب و بد آن وابسته می‌داند. از این منظر جامعه و فعل و انفعالات آن ابزاری جهت رسیدن به غایتی هدفمند است. لذا در چنین رویکردی، الزام سیاسی مقدمه ضروری برای دستیابی جامعه به غایات است.

آگاهی فرد نسبت به پیامد یک عمل عامل تعهد به انجام آن است (Sidgwick, 1907). حرکت در جهت غایات مثبت می‌تواند منجر به سعادت جامعه گردد.

در کل الزام سیاسی اشاره به تعهد و وظیفه اخلاقی افراد به اطاعت از فرامین، قوانین و قواعد حکومتی و نهادهای تابعه آن دارد که بایستگی عمل به آن؛ از نسبت واقعی فعل ارادی و غایت آن انتزاع می‌شود. همچنین الزام سیاسی با آزادی قابل جمع است زیرا در مقام عمل شخص از روی اراده و آگاهی موضع خود را انتخاب می‌نماید. از آنجا که مشارکت عمدتاً مبتنی بر زمینه‌های روانی است، برای تبیین میزان و چگونگی آن نیز نیازمند چارچوبی است که بینشی روانی در خود پرورنده باشد. همچنین مشارکت به عنوان فرایندی اجتماعی نیز تلقی شده، پس چارچوب نظری می‌بایست در جاری و ساری شدن به سمت گویه‌های نهادی ارتجاعی باشد. بهره‌گیری از رویکرد الزام سیاسی در این پژوهش با گویه‌های اختیارگرا، غایت‌گرا و وظیفه‌گرا هم در سطوح فردی و نهادی می‌تواند بر مشارکت اعضای تشکل‌های دانشجویی موثر باشد.

۳. چارچوب نظری

الزام سیاسی یکی از متغیرهای روانشناختی مهمی است که بر روی مسائل سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و حتی اقتصادی تاثیر بسزایی دارد. زیرا هر تغییر و تحول در وحله اول نیازمند وجود فرد و کنش‌های وی است. شاید بتوان الزام سیاسی را یکی از مهمترین نظریات در شکل‌دهی به روش سیاسی افراد در جامعه دانست. از این نظر، گستردگی الزام سیاسی در پیشبرد اهداف جامعه سیاسی مورد توجه است. این همانی بین دامنه الزام سیاسی و رابطه افراد با دولت در اندیشه راش ریس قابل توجه است. ریس در تبیین این رابطه عضویت در جامعه سیاسی را تنها به حوزه مادی جسم فرو نمی‌کاهد و پیوند اخلاقی ذهن فرد را عاملی در نوسان در حوزه تعهدات خاص و تکالیف عام افراد در جامعه می‌داند. در همین حوزه است که تعهدات فرد به عنوان یک شهروند عام در جامعه شکل می‌گیرد (Rhees, 1967: 80-83) ریس با تجزیه و تحلیل این تعهدات نتیجه می‌گیرد که عضو یک جامعه سیاسی با همان جامعه سیاسی در ارتباط است. در نتیجه «گستره الزام سیاسی به اندازه گستره جامعه سیاسی متبوع فرد است» (هورتن، ۱۳۸۴: ۲۵۳). بر این اساس رفتار سیاسی دولت نقش بسزایی در گستردگی الزامات سیاسی در جامعه دارد. به عبارت دقیق‌تر، یکی از پیش زمینه‌هایی که فرد را مخیر می‌سازد تا فعالیت سیاسی داشته باشد، رفتارهای دولت و موفقیت یا شکست در اجرای سیاست‌ها توسط دولت است. از اینرو وقتی دولت برای فرد ایجاد فرصت رفاهی می‌نماید در مقابل فرد نیز خود را ملزم به انجام فعالیت سیاسی در کشور خواهد کرد (Hart, 1973: 175-191) به عنوان مثال، وقتی دولت برنامه‌های مشخصی مانند تامین امنیت یا ساخت جاده و ... را برای پوشش‌دادن شهروندان بر می‌گزیند به طرز آگاهانه‌ای فرد خود را مسئول دانسته و شرکت جستن در عناصر سیاسی و مدنی جامعه را وظیفه خود تلقی خواهد کرد. البته باید توجه کرد که صرف ایجاد پیش زمینه‌های مادی توسط دولت نمی‌تواند منجر شود تا شهروند خود را ملزم به مشارکت در ساخت‌های سیاسی جامعه کند زیرا التزام در درجه اول بازتاب ذهنی اخلاقیات در فرد است. همچنین دولت‌ها با ایجاد فرصت برای شهروندان آنها را در التهاب قردانی قرار می‌دهند. این قردانی شهروندان از طریق رای‌دادن، حمایت و کسب شهرت در مجامع بین‌المللی به تقویت هر چه بیشتر دولت خواهد رسید. سیمون اعلام می‌دارد که این قردانی نه تنها از روی اجبار نبوده بلکه شهروندان خود را ملزم به حرکات کاملاً خودجوش و برخاسته از قوانین اخلاقی و روانی جامعه، می‌داند. (Wellman & Simmons, 2005: 30-34)

جان هورتن به عنوان مهمترین اندیشمند نظریه الزام سیاسی، آن را در مورد تکالیف و ملزوماتی محقق می‌داند که با عضویت فرد در نظام سیاسی همراه است. (هورتن، ۱۳۸۴: ۳۷). وی الزام سیاسی را با الزام اخلاقی - که موضوعی کاملاً فردی و نگرشی است - مرتبط می‌داند (هورتن، ۱۳۸۴: ۳۵). هورتن با تعیین متغیرهایی که بتواند به خوبی مفهوم نظریه الزام سیاسی را بازتاب دهد در پی آن است که نشان دهد الزام سیاسی به بازتعریفی از عضویت افراد در یک سیستم حکومتی اشاره دارد که توامان تکالیف و وظایفی را برای اعضا و دولت ایجاد می‌کند. از این لحاظ یک رابطه تولید و بازتولیدی بین مفاهیم دولت، حکومت و جامعه سیاسی با الزام سیاسی ایجاد می‌شود که به خوبی بیانگر نوع ارتباط فرد با دولت است. نوع پنداشت فرد از شرکت در فعالیت‌های سیاسی قبل از هر اقدامی به او کمک می‌کند تا وضعیت‌های سیاسی واقعی و بالقوه را بررسی کند. در نتیجه نگرش فرد و موضع‌گیری ناشی از آن ارتباط مستقیمی با اخلاق تجربی، شخصیت و ارزش‌های اخلاقی پذیرفته شده از سوی او دارد.

(راش، ۱۳۹۱: ۱۳۶). این ارزش‌ها به شکل عمده توسط نهادهایی که به رشد کنش‌های مشارکتی کمک می‌کند، در فرد جامعه-پذیر می‌شود. گرچه مشارکت بیشتر خود را در قالب امری عینی و غیرذهنی نشان می‌دهد اما به نظر می‌رسد آمادگی ذهنی فرد و ایستارهای مثبت و منفی وی نسبت به کنش سیاسی مشارکتی در نهادهای فرهنگی و آموزشی، پیش زمینه ورود به رفتار سیاسی عملی در سطح جامعه محسوب می‌گردد. این ایستارهای اخلاقی بیانگر آنند که بینش ذهنی مشارکت کنندگان نسبت به فعل و انفعالات حکومت یا دولت منجر به شکل‌گیری مواضع آنها می‌گردد. نوع و رفتار حکومت به شکلی اخلاقی آنها را وا می‌دارد تا به مشارکت سیاسی متعهد باشند یا نسبت به آن مواضعی منفعلانه یا منزجرانه نشان دهند (Swanson, 2007: 208-233)

هورتن الزام سیاسی را بر مبنای سه رهیافت اختیارگرا، غایت‌گرا و وظیفه‌گرا توصیف می‌کند که مبنایی برای توصیف ایستارهای فرد نسبت به جامعه سیاسی است. این سه‌گانه نگرش و بینشی ذهنی و روانی در فرد است که وی را اخلاقاً مجاب به انجام یا عدم انجام کنش سیاسی در جامعه خواهد کرد. نظریه الزام سیاسی هورتن از نظر مفهومی با عضویت فرد در یک نظام خاص همراه است. از این نظر ارتباط بین عضویت فرد و الزام سیاسی از طریق درک یگانگی با جامعه سیاسی حاصل می‌گردد. چنین فهمی نیازمند درک پیوند آن با تجارب ملموس در زندگی سیاسی همانند مشارکت سیاسی است. سه شاخص عمده جان هورتن که برآیندی از وجود الزام سیاسی است برای نمایاندن رابطه الزام سیاسی و مشارکت سیاسی همانند ذیل بررسی خواهد شد:

(الف) الزام سیاسی اختیارگرا و مشارکت سیاسی: این نوع از مشارکت بر مبنای بینشی آگاهانه و مبتنی بر رضایت فرد نسبت به آنچه که دولت از قبل انجام داده است، شکل گرفته است. پس فرد به شکلی کاملاً اخلاقی خود را ملزم به اطاعت از جامعه می‌داند. (هورتن، ۱۳۸۴: ۴۳). در این رهیافت نوعی گذشته‌گرایی وجود دارد که آن را از رهیافت‌های دیگر متمایز می‌کند. این رهیافت گروه‌های انسانی را بنیان‌های زیربنایی جامعه سیاسی می‌داند که بر اساس بعضی از تعهدات تشکیل یافته‌اند. نبود این الزامات به نبود این گروه‌ها می‌انجامد (Macdonald, 1951: 183-185) در واقع مشارکت سیاسی گروه‌های انسانی جدا از ساختار شکلی مشارکت، عمل به مشارکت را در میان افراد جامعه به تصویر می‌کشد. عمل به مشارکت یعنی مشارکت آگاه و مقید ناشی از تجارب افراد. قابل توجه است که نباید در تمامی جوامع انتظار نتایج مثبت از این نوع مشارکت را داشت. زیرا بسیاری از شهروندان اخلاقاً خود را متعهد می‌دانند که در جهت تغییر یا نفی بعضی از رفتارها و ساختارهای حکومتی دست به مشارکت بزنند. پس می‌توان رهیافت اختیارگرایانه را توجیهی برای مشارکت در هر دو بعد رسمی و غیر رسمی دانست.

(ب) الزام سیاسی غایت‌گرا و مشارکت سیاسی: در این رهیافت، به جای نگاه به گذشته روندی رو به جلو مشاهده می‌گردد. آینده و پیامدهای احتمالی و اهداف الزام سیاسی مورد توجه است. (هورتن، ۱۳۸۴: ۹۵). آنچه در این رهیافت مشخص است نگاه منفعت محور در فرد است که اقداماتش در ارتباط مستقیم با افزایش سود و منافعش است. اما هورتن اشاره می‌کند که اصولاً چون نتایج و اقدامات دولت‌ها از قبل مشخص نیست در نتیجه افراد دارای چنین نگرشی خود را ملزم به شرکت جستن در کنش‌های جامعه سیاسی نمی‌دانند و حتی درصدد تضعیف آن نیز بر می‌آیند. «چون شرایط تاثیرگذار بر نتایج محاسبات نفع‌گرایان یکسان نیست؛ عملاً هیچ الزام اخلاقی به حمایت و تبعیت از نهادهای سیاسی کشور حاصل نمی‌شود. (هورتن، ۱۳۸۴: ۱۱۱). با عبور از بحث کاملاً فلسفی هورتن می‌توان اشاره کرد که گروه‌ها یا شهروندان را نمی‌توان میرا از منافعشان در نظر گرفت و با این حال نمی‌توان آنها را به دور از فعالیت‌های سیاسی نیز در نظر داشت. گاهی مشارکت افراد هر چند به شکلی غایت‌انگارانه اما به همان دلایلی که نفعشان در بود یا نبود یک ساختار از جامعه است، وجود دارد. پس نمی‌توان عدم مشارکت در غایت‌انگاران را فرضی صحیح در نظر گرفت. میزان مشارکت سیاسی در این افراد که نسبت به کنش خود آگاهند اما مخیر نیستند، با جمله هدف وسیله را توجیه می‌کند، تبیین می‌شود (Williams, 1985: 3-10)

(ج) الزام سیاسی وظیفه‌گرا و مشارکت سیاسی: رهیافت وظیفه‌گرایانه درصدد است تا لزوم تعهد فرد به اطاعت از جامعه را بر مبنای وظایف تبیین کند تا اینکه بخواهد آن را تهیدی اختیاری یا حمایتی هدفمند ببیند. این رهیافت بر آن است که ضمن حفظ ارتباط خود با دو رهیافت قبلی، از ناکامی‌های دو نظریه در امان باشد. (هورتن، ۱۳۸۴: ۱۳۸-۱۴۰). در این نظریه، تعهد فرد به مشارکت سیاسی وظیفه‌ای است که وقتی بر فرد مستولی می‌گردد، باید آن را برای خود مهم تلقی نماید. اصل اساسی این رهیافت، رضایت فرضی فرد است. رضایت فرضی مبین رضایت واقعی فرد نیست بلکه نشان می‌دهد رضایت فرد عقلاً یا اخلاقاً لازم و بجا است. (هورتن، ۱۳۸۴: ۱۴۶-۱۴۹). در این رهیافت، پذیرش مسئولیت سیاسی در جامعه مانند مشارکت سیاسی،

بخشی از عضویت فرد در جامعه سیاسی است. در واقع این دو زاده هم هستند. مشارکت سیاسی هنگام تولد سیاسی فرد در جامعه همگام اوست. (Mcpherson, 1967: 62-65) مشارکت شهروندان در این رهیافت بدون در نظر گرفتن سود و یا نتایج حاصل از آن صورت می‌گیرد. بطور کلی، مشارکت بر پایه الزام سیاسی همان گزینش اختیاری فعل و انفعالات سیاسی است که نشان‌دهنده علاقه فرد به مسائل سیاسی کشور است. متمر ثمر بودن برای جامعه سیاسی که ناشی از حس تکلیف در فرد است. همچنین اتکال به حکومت، دولت و یا مسئولین در فتق و رتق امور سیاسی کشور در راستای منافع فرد است.

۴. تعریف عملیاتی مفاهیم

۱- **الزام سیاسی اختیارگرا:** فرد در تصمیم یا انتخاب یا اقدام خود حالتی اختیاری دارد و در نتیجه اقدام به انتخابی آزادانه می‌کند و این تعهد به جامعه سیاسی خود را به شکلی اخلاقی می‌بیند. در واقع فرد بر مبنای ابزار خاص و یا سلسله‌ای از افعال دست به الزام می‌زند که آن تعهد اجتماعی یا رضایت است.

۲- **الزام سیاسی غایت‌گرا:** فرد در اقدام خود به الزام نسبت به جامعه به جای تعهد اختیاری، به پیامدهای احتمالی الزام یا تعهد توجه دارد. پس بنیان اخلاقی الزام خود را بر مبنای هدف یا غایت آن رابطه الزام‌آور توجیه می‌کند.

۳- **الزام سیاسی وظیفه‌گرا:** در این نوع از الزام، فرد رابطه تابعیت یا الزام از جامعه خویش را بر مبنای اصلی اخلاقی و کلی بر مدار قانون یا وظیفه توجیه می‌کند. فرد با اقدام به اطاعت نوعی دین یا وظیفه طبیعی در حمایت از نهادهای عادلانه و قانونی جامعه دارد.

۴- **مشارکت سیاسی ذهنی - نگرشی:** به نوع پنداشت فرد از شرکت در فعالیتهای سیاسی گفته می‌شود که قبل از هر اقدامی به او کمک می‌کند تا وضعیتهای سیاسی واقعی یا بالقوه را بررسی کند. نگرش فرد در ارتباط نزدیک با تجربه، شخصیت و ارزش‌های پذیرفته شده از سوی او قرار دارد.

۵- **مشارکت سیاسی عینی:** این مشارکت امری واقعی و عینی بدون نگرشی ذهنی است.

۱- **مشارکت سیاسی رسمی:** فعالیتهایی مانند رأی‌دادن، تشکیل حزب و تشکلهای سیاسی هدفمند، تماس با مقامات دولتی یا نمایندگان منتخب.

۲- **مشارکت سیاسی غیر رسمی:** فعالیتهایی قانونی و غیرقانونی خارج از مجاری رسمی مشارکت سیاسی مانند اعتصابهای سیاسی، تحریم، راهپیمایی یا تظاهرات خشونت‌آمیز، تخریب اموال عمومی و شورش و امروزه فعالیت‌های فناورانه مثل فضای مجازی.

۵. روش پژوهش

روش پژوهش مورد استفاده در این بررسی، روش پیمایشی و جامعه آماری آن، تشکل‌های دانشجویی کلیه دانشگاه‌های شهرکرد در سال ۱۳۹۹-۱۴۰۰ است. حجم نمونه ۲۵۰ نفر بود که به شیوه نمونه‌گیری خوشه‌ای انتخاب شد. پس از حذف پرسشنامه‌های مخدوش ۱۸۸ پرسشنامه باقی ماند. دو متغیر اصلی در این پژوهش، مشارکت سیاسی و الزام سیاسی تشکل‌ها بود که از طریق پرسشنامه مورد سنجش قرار گرفت. در پژوهش حاضر ضرایب پایایی این مقیاس به روش آلفای کرونباخ برابر با ۰/۷۲ بوده است. به منظور افزایش دقت و صحت مطالعه و با توجه به شرایط مشارکت‌ورزی تشکل‌های دانشجویی، الزام سیاسی در سه بعد اختیارگرا، غایت‌گرا و وظیفه‌گرا مورد سنجش قرار گرفت. این مقیاس ابزاری برای سنجش الزام سیاسی افراد است که نمره گذاری هر سوال را بر روی پیوستاری از (کاملاً موافقم) تا (کاملاً مخالفم) در بر می‌گیرد. پژوهش حاضر از نوع مطالعات همبستگی است. واحد تحلیل در این پژوهش فرد است. به منظور تجزیه و تحلیل آماری داده‌ها، علاوه بر آماره‌های توصیفی، از ضریب همبستگی و رگرسیون چند متغیره استفاده شد. همچنین ابزارهای سنجش شامل دو پرسشنامه بود که عبارتند از:

پرسشنامه محقق ساخته مشارکت سیاسی: این پرسشنامه با بهره‌گیری از مقیاس لیکرت از ۱۲ سوال تشکیل شده و دارای چهار بعد نگرش به مشارکت سیاسی، مشارکت سیاسی رسمی، مشارکت سیاسی غیر رسمی و مشارکت عینی است. برای تعیین روایی و اعتبار ابزار تحقیق ابتدا پرسشهای متعددی به وسیله چند نفر از استادان علوم سیاسی طرح و پس از بحث و بررسی در یک

نمونه‌گیری مقدماتی روی ۳۰ نفر به صورت آزمایشی انجام شد که ضرایب پایایی این مقیاس به روش آلفای کرونباخ برابر با ۰/۷۵ بوده است.

پرسشنامه الزام سیاسی: برای سنجش الزام سیاسی از نوع سنج لیکرت استفاده شد. این پرسشنامه دارای ابعاد الزام اختیارگرا، الزام غایت‌گرا و الزام وظیفه‌گرا بود. این ابعاد بر اساس شاخص‌های جان هورتن در الزام سیاسی استخراج شده و برای شاخص‌ها در خود نظریه هورتن زمینه طرح پرسش وجود داشت. این پرسشنامه شامل ۱۸ سوال است که بر روی یک گروه ۳۰ نفری به صورت آزمایشی اجرا شد. ضریب پایایی آن به روش آلفای کرونباخ ۰/۷۳ بود که در هر بعد یک سوال به صورت معکوس نمره گذاری شده است.

۶. یافته‌های تحقیق

جدول شماره ۱: میانگین و انحراف استاندارد نمرات شرکت‌کنندگان در هر یک از ابعاد الزام سیاسی و مشارکت سیاسی

متغیرها	میانگین	انحراف معیار	متغیرها	میانگین	انحراف معیار
الزام سیاسی اختیارگرا	۱۶/۰۴	۴/۳۷۷	مشارکت	۱۱/۵۱	۳/۹۷۲
الزام سیاسی غایت‌گرا	۱۸/۰۴	۳/۰۳۱		مشارکت رسمی	۱۴/۴۱
الزام سیاسی وظیفه‌گرا	۱۴/۲۰	۴/۳۴۵	مشارکت ذهنی - نگرشی		۱۲/۰۰
الزام سیاسی (کل)	۴۸/۲۸	۱۱/۷۵۳	مشارکت سیاسی (کل)		۳۷/۹۲

جدول ۱ میانگین و انحراف استاندارد نمرات شرکت‌کنندگان را در هر یک از ابعاد الزام سیاسی و مشارکت سیاسی نشان می‌دهد. میانگین مشارکت سیاسی رسمی و غیر رسمی به ترتیب ۱۱/۵۱ و ۱۴/۴۱ به دست آمده است. میانگین مشارکت سیاسی ذهنی - روانشناختی نیز ۱۲/۰۰ و مشارکت عینی ۲۵/۹۲ به دست آمده است که بر این اساس میزان مشارکت سیاسی عینی در میان اعضاء تشکل‌های دانشجویی بیشتر از مشارکت ذهنی - روانشناختی است. در پرسشنامه الزام سیاسی، بالاترین میانگین مربوط به الزام سیاسی غایت‌گرا ۱۸/۰۴ و کمترین مربوط به الزام سیاسی وظیفه‌گرا ۱۴/۲۰ است. میانگین نمره کل مشارکت سیاسی ۳۷/۹۲ و انحراف استاندارد آن ۹/۰۱ و مقادیر مذکور برای الزام سیاسی به ترتیب ۴۸/۲ و ۱۱/۷۵ به دست آمده است.

جدول شماره ۲. همبستگی ابعاد مشارکت سیاسی و ابعاد الزام سیاسی

متغیرها	الزام سیاسی اختیارگرا	الزام سیاسی غایت‌گرا	الزام سیاسی وظیفه‌گرا
مشارکت رسمی	۰/۷۱۶**	۰/۲۴۴*	۰/۷۱۶**
	۰/۳۵۷**	۰/۰۱۴	۰/۳۳۱**
مشارکت غیررسمی	۰/۶۸۶**	۰/۱۳۷	۰/۵۷۴**
مشارکت ذهنی - نگرشی	۰/۷۱۱**	۰/۱۶۵	۰/۶۵۹**

$p < 0.01$ $p < 0.05$

جدول ۲ همبستگی ساده (پیرسون) هر یک از ابعاد الزام سیاسی را با ابعاد مشارکت سیاسی نشان می‌دهد. همانگونه که مشاهده می‌شود تمام همبستگی‌ها در سطح $P < 0.01$ معنادارند. ضرایب همبستگی منفی نشان دهنده رابطه معکوس و ضرایب مثبت نشان دهنده رابطه مستقیم بین ابعاد فوق است. بالاترین میزان همبستگی در ضرایب مثبت مربوط به الزام سیاسی اختیارگرا و وظیفه‌گرا با مشارکت سیاسی رسمی است. همچنین کمترین میزان همبستگی در ضرایب الزام سیاسی غایت‌گرا با مشارکت غیررسمی و مشارکت ذهنی روانشناختی و مشارکت سیاسی کل است.

جدول شماره ۳: نتایج مدل رگرسیون به ازای رابطه الزام سیاسی با مشارکت سیاسی

متغیر پیش بین	متغیر ملاک	R	R ²	R ² تعدیل شده	سطح معنی داری	
ابعاد الزام سیاسی	مشارکت عینی	مشارکت رسمی	۰/۷۹۱	۰/۶۲۵	۰/۶۱۲	۰/۰۵
		مشارکت غیر رسمی	۰/۳۷۶	۰/۱۴۱	۰/۱۱۱	۰/۰۵
	مشارکت ذهنی - نگرشی	۰/۷۰۰	۰/۴۹۰	۰/۴۷۲	۰/۰۵	
ابعاد الزام سیاسی	مشارکت سیاسی (کل)	۰/۷۵۰	۰/۵۶۲	۰/۵۴۷	۰/۰۵	

جدول ۳ نتایج مدل رگرسیونی را به ازای الزام سیاسی با هر یک از ابعاد مشارکت سیاسی و میزان کل مشارکت سیاسی نشان می‌دهد. همانگونه که مشاهده می‌شود ابعاد الزام سیاسی پیش‌بینی کننده خوبی برای مولفه‌های مشارکت سیاسی هستند. مقدار همبستگی چندگانه (R) ابعاد الزام سیاسی با مشارکت سیاسی رسمی ۰/۷۹ است و ضریب تعیین ۰/۶۲ نشان دهنده مقدار قابل تبیین واریانس‌های مشارکت سیاسی رسمی از روی ابعاد الزام سیاسی است. مقدار همبستگی چندگانه (R) ابعاد الزام سیاسی با مشارکت غیررسمی ۰/۳۷ و ضریب تعیین ۰/۱۴ نشان دهنده مقدار قابل تبیین واریانس‌های مشارکت سیاسی غیررسمی از روی ابعاد الزام سیاسی است. مقدار همبستگی چندگانه (R) ابعاد الزام سیاسی با مشارکت ذهنی - روانشناختی ۰/۷۰ و ضریب تعیین ۰/۴۹ نشان دهنده مقدار قابل تبیین واریانس‌های مشارکت سیاسی ذهنی - روانشناختی از روی ابعاد الزام سیاسی است. مقدار همبستگی چندگانه (R) ابعاد الزام سیاسی با مشارکت سیاسی کل ۰/۷۵ و ضریب تعیین ۰/۵۶ نشان دهنده مقدار قابل تبیین واریانس‌های نمره کل مشارکت سیاسی از روی ابعاد الزام سیاسی است. سطح معناداری بدست آمده برای مقادیر F نشان می‌دهد تمام ضرایب در سطح معناداری $P > 0.05$ معنادار است.

جدول ۴ ضرایب رگرسیون غیراستاندارد (B) و استاندارد (b) را به ازای رگرسیون هر بعد از الزام سیاسی بر ابعاد مشارکت سیاسی نشان می‌دهد. همانگونه که ضرایب رگرسیون استاندارد نشان می‌دهد در همه ابعاد مشارکت سیاسی، الزام سیاسی اختیارگرا پیش‌بینی کننده مهم‌تری است و از وزن b بالاتری برخوردار است و نشان می‌دهد الزام سیاسی اختیارگرا ارتباط بیشتری با مولفه‌های مشارکت سیاسی دارد. یعنی رضایتمندی درونی اعضای تشکل‌های دانشجویی عامل مهمی در مشارکت سیاسی آنها محسوب خواهد شد. در مجموع ضرایب استاندارد b نشان می‌دهد الزام سیاسی اختیارگرا با همه ابعاد مشارکت سیاسی دارای معناداری است و از همبستگی مثبت و مستقیمی برخوردار است. همچنین الزام سیاسی وظیفه‌گرا نیز دارای همبستگی مثبت و مستقیم با تمام ابعاد مشارکت سیاسی است. در نهایت برای الزام سیاسی غایت‌گرا با توجه به آماره‌های مشارکت رسمی ۰/۱۵۲ و ذهنی ۰/۰۵۲ و غیررسمی ۰/۰۳۲ - تنها می‌توان برای مشارکت رسمی همبستگی مثبت قائل شد. پس الزام غایت‌گرا با مشارکت غیررسمی و ذهنی نگرشی رابطه معنادار ندارد.

جدول شماره ۴. ضرایب رگرسیون غیراستاندارد (B) و استاندارد (b) به ازای رگرسیون هر بعد از مشارکت سیاسی بر ابعاد الزام سیاسی

متغیر ملاک	متغیر پیش بین	ضرایب غیر استاندارد		ضرایب استاندارد b	T	سطح معنی داری	
		B	خطای استاندارد				
مشارکت رسمی	مشارکت رسمی	الزام سیاسی اختیارگرا	۰/۵۵۵	۰/۱۲۶	۰/۴۰۸	۴/۳۹۹	۰
		الزام سیاسی غایت‌گرا	۰/۲۹۹	۰/۱۳۱	۰/۱۵۲	۲/۲۹۰	۰/۰۲۴
		الزام سیاسی وظیفه‌گرا	۰/۵۶۸	۰/۱۲۷	۰/۴۱۴	۴/۴۷۶	۰
	مشارکت غیررسمی	الزام سیاسی اختیارگرا	۰/۲۹۶	۰/۱۶۷	۰/۲۴۹	۱/۷۳۳	۰/۰۸۰
		الزام سیاسی غایت‌گرا	-۰/۰۵۵	۰/۱۷۳	-۰/۰۳۲	-۰/۳۱۹	۰/۷۵۰
		الزام سیاسی وظیفه‌گرا	۰/۱۹۲	۰/۱۶۸	۰/۱۶۰	۱/۱۴۳	۰/۲۵۶
مشارکت ذهنی نگرشی	الزام سیاسی اختیارگرا	۰/۶۴۲	۰/۱۲۶	۰/۵۵۲	۵/۱۰۴	۰	
	الزام سیاسی غایت‌گرا	۰/۰۸۷	۰/۱۳۰	۰/۰۵۲	۰/۶۷۰	۰/۵۰۵	
	الزام سیاسی وظیفه‌گرا	۰/۲۱۳	۰/۱۲۶	۰/۱۸۲	۱/۶۸۳	۰/۰۹۶	
مشارکت سیاسی (کل)	الزام سیاسی اختیارگرا	۰/۹۹۵	۰/۲۰۶	۰/۴۸۳	۴/۸۲۲	۰	
	الزام سیاسی غایت‌گرا	۰/۲۲۱	۰/۲۱۴	۰/۰۷۴	۱/۰۳۳	۰/۳۰۴	
	الزام سیاسی وظیفه‌گرا	۰/۶۴۹	۰/۲۰۸	۰/۳۱۳	۳/۱۲۴	۰/۰۰۲	

نتیجه‌گیری

پرسش اساسی پژوهش حاضر این بود که آیا الزام سیاسی می‌تواند عاملی در تعیین نوع و میزان مشارکت سیاسی تشکل‌های دانشجویی باشد یا خیر؟ نتایج حاصل از تجزیه و تحلیل داده‌ها نشان دهنده وجود ارتباط معناداری بین متغیرهای الزام سیاسی با مشارکت سیاسی است. با توجه به مثبت بودن میزان همبستگی میان ابعاد الزام سیاسی با مشارکت رسمی، نوع رابطه میان این دو دسته متغیرها از نوع مستقیم است؛ یعنی مشارکت رسمی با افزایش اطاعت‌پذیری از حکومت افزایش می‌یابد. در ارتباط ابعاد الزام سیاسی اختیارگرا و وظیفه‌گرا با مشارکت غیررسمی بر مبنای داده‌ها دو نوع تحلیل می‌توان داشت. اول وجود رابطه همبستگی معنادار و مثبتی است که تشکل‌های دانشجویی مبتنی بر آگاهی و تکلیف که ناشی از ارزش‌های اخلاقی درونی شده تشکل در آنهاست، نسبت به قوانین یا ضوابطی از حکومت که در تضاد با ارزش‌های آنان است، دست به مخالفت بزنند. همچنین مقادیر کم داده‌ها نیز می‌تواند تحلیلی معکوس نمایان سازد. یعنی لزوم رضایتمندی و حق‌مداری نسبت به حکومت، باعث می‌شود تا از مشارکت غیررسمی آنها کاسته شود. بین الزام غایت‌گرا و مشارکت غیر رسمی رابطه همبستگی وجود ندارد.

همچنین آماره‌ها نشان می‌دهند که در بعد مشارکت ذهنی-نگرشی، ابعاد الزام سیاسی اختیارگرا و وظیفه‌گرا دارای معناداری مثبت هستند، یعنی بین اطاعت‌پذیری از حکومت بر مبنای رضایت و تکلیف با ارزش‌های اخلاقی و درونی حاصل از تجارب نهادی اعضا رابطه مستقیم وجود دارد. در مورد الزام سیاسی غایت‌گرا نمی‌توان همبستگی در نظر گرفت. در کل در تمام ابعاد مشارکت سیاسی بعد الزام سیاسی اختیارگرا پیش‌بینی کننده مهم‌تری است و در مجموع رابطه الزام اختیارگرا با تمام ابعاد مشارکت سیاسی معنادارتر است. در واقع اصل اخلاقی رضایتمندی از حکومت مبنای اصلی فعالیت‌های مشارکتی پاسخگویان بوده است.

بی‌گمان پاره‌ای از ارزش‌ها که یک تشکل می‌تواند در درون اعضای خود ایجاد کند؛ همانند یک ایستار ذهنی بر تصمیم مشارکت یا عدم مشارکت عضو در کنش‌های واقعی در جامعه تاثیر بگذارد. نگاه مثبت و منفی به فعالیت‌های دولت، احساس مسئولیت اجتماعی، احساس اثربخشی، و هدفمندسازی فعالیت‌ها مبتنی بر منافع فردی یا جمعی از جمله ایستارهایی است که می‌تواند فعالیت‌های مشارکتی اعضا را در جامعه سیاسی تحت تاثیر گذارد. الزام سیاسی اختیارگرا در میان تشکل‌های دانشجویی از رضایت درونی‌شان به کنش سیاسی نشأت می‌گیرد. زیرا فرایند شناخت از توسعه سیاسی و لزوم آن در جامعه توسط تشکل، افراد را به شکلی اخلاقی مجاب به تعهد در قبال جامعه خویش می‌کند. از اینرو، نظام ارزشی حاکم را با ایستارهای ارزشی خود یکسان دیده و به مشارکت سیاسی رسمی دست می‌زنند. همچنین در معناداری الزام سیاسی وظیفه‌گرا با ابعاد مشارکت سیاسی، تشکل دانشجویی با آموزش دانش و فرهنگ سیاسی در جهت توسعه سیاسی، به بازشناسی از مفهوم حق و تکلیف هم در دولت و هم در فرد می‌پردازد و بر این اساس نوع مشارکت فرد را رقم می‌زند. همچنین مبتنی بر الزام سیاسی وظیفه‌گرا است که تشکل‌های دانشجویی پتانسیل مشارکت از طریق کانال‌های رسمی و غیر رسمی را بالا می‌برند. زیرا مشارکت در فعالیت‌های رسمی دولت مانند انتخابات یا احزاب و تشکل‌ها، یا مشارکت در خارج از بلوک قدرت به شکل اپوزیسیون یا تظاهرات و راهپیمایی علیه اقدامات نامناسب دولت از تکالیف اساسی تشکل‌های دانشجویی محسوب می‌شود.

اما در بین گونه‌های سه‌گانه مشارکت، الزام سیاسی غایت‌گرا تنها با نوع مشارکت رسمی دارای همبستگی مثبت و معنا دار است. یکی از دلایل اصلی مشارکت تشکل‌های دانشجویی در نهادهای مشارکتی همانند انتخابات یا احزاب به سرانجام رسانیدن منافع سیاسی فرد ناشی از اهداف و منافع تشکل است. در واقع یکی از کارکردهای تشکل سیاسی جهت دادن به انگیزه‌های اعضا در جهت نیل به منافع خاصی است. از اینرو، عضو یک تشکل در گزینش‌های سیاسی یا انتخاباتی خود می‌تواند به رشد منافع و مقاصد گروه نیز منجر شود.

هنجارسازی و ارزش‌آفرینی مثبت در مسیر توسعه سیاسی و تقویت فرهنگ مدنی، به عنوان کارکردهای دیگر تشکل‌های دانشجویی متناسب به شکلی مطلوب عدم همبستگی بین الزام غایت‌گرا و مشارکت‌های نگرشی-ذهنی و غیر رسمی را تبیین می‌کند. همانطور که آماره‌ها نشان می‌دهد معناداری بین ابعاد مذکور پیدا نشد. علت اصلی آن را می‌توان در وظیفه تشکل‌ها در شکل‌دهی به ارزش‌ها و هنجارهایی جست که به بطور ذهنی منافع فرد را همسو با منافع حکومت می‌پندارد. در این راستا از یک

طرف، نگرش فرد به توسعه سیاسی مقدم بر سودمحوری است و از طرف دیگر، منفعت حاصل از اقدامات حکومتی مانع از فعالیت‌های مشارکتی غیررسمی در فرد خواهد شد.

کتاب‌نامه

- امام جمعه‌زاده، سید جواد و محمودرضا رهبر قاضی و امید عیسی نژاد و زهره مرندی (۱۳۹۱)، « بررسی رابطه احساس محرومیت نسبی و مشارکت سیاسی در میان دانشجویان دانشگاه اصفهان »، پژوهش دانش سیاسی، شماره ۱، صص ۶۸-۳۷.
- بیرو، آلن (۱۳۷۰). فرهنگ علوم اجتماعی. ترجمه ابوالفضل قاضی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- راش، مایکل (۱۳۹۱). جامعه و سیاست: مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی. ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها سمت.
- زیاری، کرامت‌الله و وحید نیکپی و علی حسینی (۱۳۹۲)، «سنجش میزان مشارکت شهروندان در مدیریت شهری براساس الگوی حکمرانی خوب شهری: مطالعه موردی؛ شهر یاسوج»، فصلنامه سنجش مسکن و محیط روستا، شماره ۳۲، صص ۸۶-۶۹.
- سیف‌زاده، حسین (۱۳۷۳). نظریه‌های مختلف درباره راه‌های گوناگون نوسازی و دگرگونی سیاسی، تهران: نشر قومس.
- غفاری، غلامرضا (۱۳۸۰)، « تبیین عوامل اجتماعی و فرهنگی موثر بر مشارکت اجتماعی و اقتصادی نواحی روستایی کاشان »، پایان‌نامه دکتری، دانشگاه تهران.
- محسنی تبریزی، علیرضا (۱۳۷۵)، « بیگانگی مانعی برای مشارکت و توسعه ملی: بررسی رابطه بین بیگانگی و مشارکت اجتماعی و سیاسی »، نامه پژوهش، شماره ۱، صص ۱۰۹-۸۹.
- مدرسی، سید محمدرضا (۱۳۸۸). فلسفه اخلاق: پژوهش در بنیان‌های زبانی، فطری، تجربی، نظری و دینی اخلاق، تهران: انتشارات سروش.
- هورتن، جان (۱۳۸۴). الزام سیاسی. ترجمه سلامی، کریم‌زاده و شیخ رزمخواه، مشهد: انتشارات دانشگاه علوم اسلامی رضوی.

- Almond, Gabriel & Verba, Sidney (1963), *The Civic Culture*, Princeton: Princeton University Press.
- Burkely, Stan (1966), *People First: A Guide to Self-Reliant Participatory Rural Development*, London: Zed books.
- Green.T.H (1980) *Lectures on the Principles of Political Obligation and Other Writings*, (1881-8) eds P. Harris and J. Morrow, Cambridge, Cambridge University Press.
- Hart , Hla . 1973, "Are There Any Natural Rights?" *Philosophical Review*, 64, p.175-91; Published By: Duke University Press.
- Kant. Immanuel (1972), *Groundwork of Metaphysic of Morals*, tr, Paton,H,J, In: *The Moral law*. London. Hutchinson University Library.
- Lipset. Seymour Martin (1963), *Political Man*, New York: Anchor Books.
- Macdonald. Margaret 1951, "The Language of Political Theory," in: A. G. N. Flew (ed.), pp: 91-112. *Logic and Language*, 1st Series, Oxford, Basil Blacwell.
- Mcpherson. Thomas (1967), *Political Obligation*, London, Routledge & Kegal Paul.
- Rhees. Rush (1967), *Without Answers*, London, Routledge & Kegal Paul.
- Russell, Dolton & Chull Shin, Doh (2011); *Conference Mapping and Tracking Global Value Change*, Center for the Study of Democracy, University of California, Irvine.
- Sidgwick. Henry.(1907), *The Methods of Ethics*: London. 7th Ed.
- Swanson, J, 2007, "The Economy and Its Relation to Politics: Robert Dahl, Neoclassical Economics, and democracy", *Polity*, 2007, Vol. 39, pp. 208-233
- Wellman. Christopher Heath and Simmons. John (2005), *Is There a Duty to Obey the Law?*, For and Against New York Cambridge: Cambridge University Press, Chapter 4.
- Williams. Bernard. (1958), *Ethic and the Limits of Philosophy*, London, Fontana.